

پناهنده شدن ضحاک به اجانب برای ابقاء بر مسند قدرت تصنعی

در متون کهن ذکر شده است که پیر مغان شاگردان خود (مغیچگان ، حلقه جوانمردان) را که در کنار آتش حلقه زده بودند امر کرد که بروند و به خیل عظیم جنبش مردم در رویارویی با ضحاک بپیوندند. فریدون و کاوه و سایر جوانمردان آمدند و به مردم ملحق شدند و در طرف مقابل هم نیروهای سرکوبگر دستگاه ضحاک برای سرکوب مردم سر رسیدند. مردم در خیابانها و کوچه ها بودند و فریاد می کشیدند و به یارانشان که در شهر بودند کمک می کردند. در سراسر شهر جنبش عظیمی راه افتاده بود و در همه جا مردم مانند اقیانوس عظیمی در جوش و خروش بودند. به تدریج سرکوب ها و کشتار ، دستگیری ها و ضرب و شتم ها مانند تیغ زنگ زده ای از کار افتاد و مردم توانستند با دست خالی پیش بروند.

ابیاتی از شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی خراسانی

خیزش انقلابی مردم ایران علیه ضحاک ماردوش
یکی گرز دارد چو یک نخت کوه

بند کردن فریدون ضحاک را

جهاندار ضحاک از آن گفت و گوی | به جوش آمد و تیز بنهاد روی

بفرمود تا برنهادند زین | بر راه پویان باریک بین

جهاندار ضحاک از آن گفت و گوی | به جوش آمد و تیز بنهاد روی
بفرمود تا برنهادند زین | بر راه پویان باریک بین
بیامد دمان با سپاهی گران | همه نره دیوان جنگ آوران
ز بی راه مر کاخ را بام و در | گرفت و به کین اندر آورد سر
سپاه فریدون چو آگه شدند | همه سوی آن راه بی ره شدند
ز اسپان جنگی فرو ریختند | در آن جای تنگی بر آویختند
به هر بام و در مردم شهر بود | کسی کش ز جنگ آوری بهر بود
همه در هوای فریدون بدند | که از جور ضحاک پر خون بدند
ز دیوارها خشت وز بام سنگ | به کوی اندرون تیغ و تیر خدنگ
ببارید چون ژاله ز ابر سیاه | کسی را نبذ بر زمین جایگاه
به شهر اندرون هر که برنا بدند | چه پیران که در جنگ دانا بدند
سوی لشگر آفریدون شدند | ز نیرنگ ضحاک بیرون شدند

خروشی برآمد ز آتشکده ا که بر تخت اگر شاه باشد دده
همه پیر و برناش فرمان بریم ا یکایک ز گفتار او نگذیریم
نخواهیم بر گاه ضحاک را ا مر آن ازدها دوش ناپاک را
سپاهی و شهری به کردار کوه ا سراسر به جنگ اندر آمد گروه
از آن شهر روشن یکی تیره گرد ا برآمد که خورشید شد لاجورد
پس آنکه ضحاک شد چاره جوی ا ز لشگر سوی کاخ بنهاد روی
به آن سراسر ببوشید تن ا بدان تا نداند کسش ز انجمن
به چنگ اندرون شست یازی کمند ا بر آمد بر بام کاخ بلند
بدید آن سیه نرگس شهرناز ا پر از جادویی با فریدون به راز
دو رخساره روز و دو زلفش چو شب ا گشاده به نفرین ضحاک لب
به مغز اندرش آتش رشک خاست ا به ایوان کمند اندر افکند راست
نه از تخت یاد و نه جان ارجمند ا فرود آمد از بام کاخ بلند
برو خوب رویان گشادند راز ا مگر ازدها را سرآید به گاز
بگفتند کو سوی هندوستان بشد تا کند بند جادوستان

با کلیاتی که به آن اشاره شد مردم در کوچه ها و خیابانها قیام کردند، و هم زمان خانواده ها و عزیزانشان که در منازل بودند از بالای پنجره ها و از بامها فریاد می کشیدند و در این قیام سراسری شرکت کرده بودند و همین مسئله باعث شده بود که نیروهای تحت امر ضحاک علی رغم تمام سرکوب و خشونت که بکار می گرفتند ناچار به عقب نشینی شدند و خبر به ضحاک رسید و ضحاک ناچار شد، واقعیت را قبول کند. ضحاک دید دو راه حل بیشتر ندارد یا تسلیم مردم شود و مردم او را بگیرند و محاکمه کنند یا استقلال سرزمینی را که بر آن حکومت می کند بفروشد و به دامن بیگانگان پناه ببرد و از آنها کمک و مدد بخواهد و خود را به آنها بفروشد و خودش را تحت الحمايه آنها قرار دهد و آنها را دخیل در منافع و منابع مملکت بکند و آنها از ضحاک به عنوان دست نشانده خودشان حمایت کنند. بنابراین از این مرحله مبارزه مردم با ضحاک وارد مرحله جدیدی شد تا این زمان مردم آزادی نداشتند و برای آزادی با ضحاک مبارزه می کردند و از این مقطع که ضحاک در جنگ بر سر آزادی با مردم شکست خورد و ناچار به عقب نشینی شد استقلال مملکت را هم پایمال کرد.

از این پس مبارزه مردم با ضحاک دو وجهه و جنبه پیدا کرد. هم برای استقلال و هم برای آزادی طبیعتاً ماهیت مبارزه ای که در جریان بود از این لحظه به بعد تغییر کرد و دگرگون شد ضحاک به بزرگترین قدرت زمان خودش Dravidians که امپراطوری ای در هندوستان داشتند پناهنده شد و از آنها پناه خواست و کمک خواست تا آنها ضحاک را تحت الحمايه خود قرار دهند که ضحاک بتواند باقی بماند. اما از این لحظه به بعد مبارزه مردم علیه ضحاک و برای سرنگون کردن ضحاک وارد مرحله و مقطع جدیدی شد. از این به بعد مردم بر سراسر امور مملکت حاکم شدند اما ضحاک هم سر جایش بود و یک قدرت صوری و تصنعی داشت و در قلعه خودش بود، مهم این بود که او را از آن قلعه بیرون کشند و بر قلعه اش را بر سرش خراب کنند و از بین ببرندش